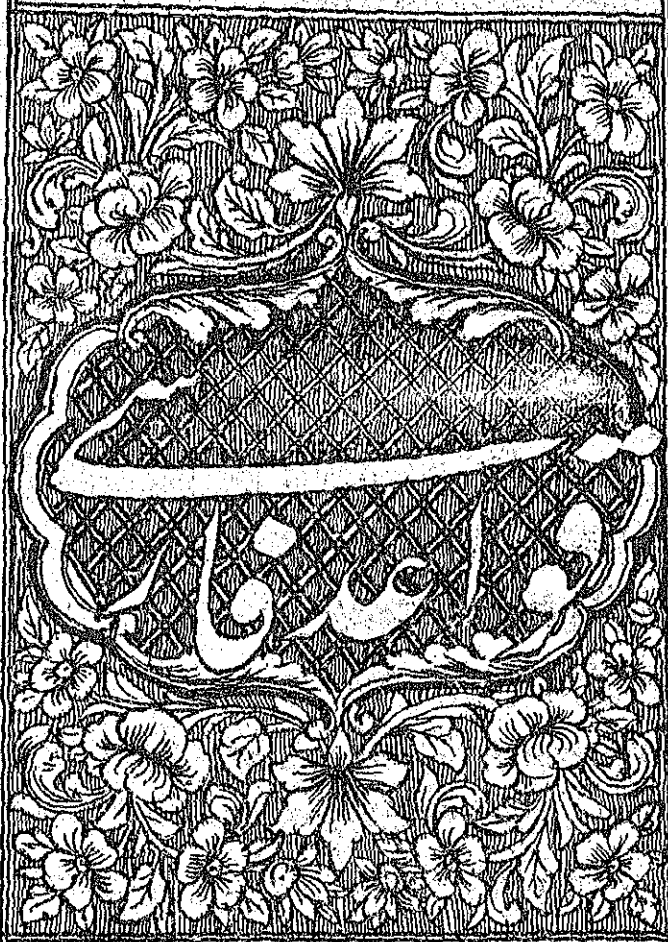




بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين



در این کتاب مشتمل بر کتب معتبره و
در این کتاب مشتمل بر کتب معتبره و





PF3030

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

ایک

[illegible]

آخرش آن باتن است و همین علامت مصدر است و ازین مصدر چهل صیغه مشتق میشود و چون معانی مختلفه نسبت به صیغه و سبک است
در این باب فعل های بدین قبیل که شش صیغه فعل ماضی مطلق شش صیغه فعل ماضی استمراری شش صیغه فعل مستقبل و صیغه اسم مفعول است
برسیه صیغه واحد غائب فعل مضارع بدین قبیل که شش صیغه فعل مضارع که سوای ماضی خاص خود که معنی امر و غائب است ماضی حال و
استقبال نیز در شش صیغه فعل حال که مستقبل است و در و خلی نیست و در و صیغه امر و در و صیغه نهی و یک صیغه امر و یک صیغه حالیه و در
اسم فاعل فاعل فعل شش قسم است واحد غائب جمع غائب واحد حاضر جمع حاضر واحد متکلم جمع متکلم و در فارسی هر چه از واحد تجاوز کند
و فعل جمع است و برای تشبیه صیغه دیگر نیست و تفاوت میان مذکر و مؤنث هم نیست کیفیت اشتقاق صیغه مذکور
از مصدر چنین است که صیغه واحد غائب فعل ماضی از اسقاط حرف آخر علامت مصدر که البسته فاعل خواهد بود حاصل میشود و ضمیر
غائب در و پوشیده است و ضمیر مصدری هم در و است چنانچه در امر واحد بقضای مقام فاعله و در هر وقت که مضارع یا ماضی
نماید ظاهر میشود و باز با و در و ضمیر را در آخر شش صیغه دیگر بر می آید ضمیر را بدین تفصیل است ضمیر واحد غائب پوشیده می آید
ضمیر جمع غائب فاعل ساکن با دال موقوفه ضمیر واحد حاضر را می مرون و ضمیر جمع حاضر را می بول با دال موقوفه ضمیر واحد متکلم
ساکن است ضمیر جمع متکلم را می مجبول با بی موقوفه چنانچه ازین شش صیغه ظاهر است گفت گفتند گفتی گفتید گفتتم گفتدت گفتتم
برگاه شش صیغه فعل ماضی در آرد ماضی استمراری شود چون گفت میگفت میگفتی میگفتید میگفتتم میگفتدت میگفتتم
فعل ماضی که واحد غائب جمع غائب واحد متکلم باشد همین حکم را در ماضی استمراری کند چون گفتی گفتدت گفتتم گفتدت گفتتم
مضارع از مصدر زودترین علامت استقبال است چون شش صیغه فعل ماضی در آرد فعل مستقبل شود و ضمیر با علامات و ماضی استمراری
و از آن زمان علامت استقبال را در و چون خواهد گفت خواهد گفتند خواهد گفتی خواهد گفتدت خواهد گفتتم خواهد گفتدت
و ضمیر است برگاه در آخر صیغه واحد غائب فعل ماضی آرد اسم مفعول شود چون گفته اگر چه گفته اند گفته اند گفته اند گفته اند
شود چون گفته اند ماضی استمراری است و صیغه واحد غائب مضارع که علامت ال ساکن با فتح قبل است ضمیر غائب در و پوشیده
است و اشتقاق آن از مصدر در ابواب معلوم خواهد شد با دال علامت شش صیغه دیگر بر می آید چون گوید گوید گوید گوید گوید گوید
علامت فعل حال است برگاه در اول شش صیغه مضارع در آرد فعل حال شود و ماضی استقبال از و ساقتند که در و چون میگوید میگویند
میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند میگوئی میگویند
جمع آخر و چون گویند و هر دو صیغه با و در و اسم مفعول است که علامت نهی است در اول هر دو صیغه نهی واحد نهی جمع شود چون
گوئی و گویند صیغه امر ماضی با و در و فعلی در اول امر واحد حاصل شود چون میگوئی و صیغه حالیه بر باد که در ال است فاعل آنرا ضمیر
حاصل شود چون گوئی و در صیغه امر واحد یا را انگندن هم و است و صیغه اسم فاعل با و در و فاعل آنرا ضمیر و ماضی نهی
در آخر امر واحد که در صیغه ماضی است ماضی حاصل آید چون گویند و جمیعش موافق قاعده که گذشت بد آنکه بعضی مضارع
مصدر نهانی تعدیه بعد است که از صیغه امر واحد با و خالی لفظ آید در آخر شش صیغه حاصل شود چون گویند و ازین

مرصد شانی بر تقدیر و مدلول جهان قرائد ضواریه چهل صنفه نکرده شتوق میشود و بعضی مواضعی لازم می آید چون آموزش سبده
جامع این سال را باقی ضمیمه و همگانه که از هر دو مصدر بر می آید شجره نوشته تا به زبان آسان نماید شجره این است

چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف
چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف	چهار صنف

[illegible]

[illegible]

۱۲
مدرسہ اسلامیہ
۱۲

سید کا پیش
یہ کہ ام
مردان کا
خوشن

[illegible]

پس اکثر نیست که اگر یک مضموم الاول آید مضموم باشد والا کسور چون بن و ی که گویند نیز از آید در جای که بعد از کسره
و مصدر ربای از آنکه در یار باشد مثال لفظ در ششم سعدی هم فرمایند شمع بدید در منافع پیشنا هست به اگر خواهی
بر کنایست به مثال لفظ سوزنی گوید بعیت دی در ره و کان یکی را بگذر بر به انتاده در چشم یکی ماه پسر به
بانی این قصیده بر همین تیره است و از خواص است که با و بدل شود چون آید و خواب خواند نیست و سیب و سیب و سیب
شود چون زبان و زبان به هم بدل شود چون غنم و غنم یعنی و از آنکه اما آتش که باست افاده معنی صاحب است
و بعیت کند چنانچه گویند این پیش از این پیش است به این حرف در لغت عرب نیاید و از خواص است که با و بدل شود چون
سپید و سفید و میل و میل و گاهی بیای تازی بدل شود چون شوه و شوه که بزودی منسوب است به این حرف است
خطاب و اهدا و حاضر که چون در ابتدا واقع شود مضموم بود پس اگر بگوید پیوند و او محدود که در آخرش نیاید و کند بر
و کثرت هم و اقام لفظ چون بود اگر چه سبب باشد که دیگر از زیاده نکند چون ترا و چون در آخر کلمه باشد ساکن بود چون
بایدت و باشدت و برین تقدیر اکثر افاده معنی منقول که یعنی که ترا و بایدت و او باشدت و او گاهی صفات بود چون اینست
تو آن تو گاهی بعضی خود آید چنانچه حضرت نظامی علیه السلام فرماید هر چه گفت با من فریوش باغت را و هم او فرمایند
صفت اصناف تر از جان کنی به و از خواص است که با و بدل شود چون بت و بت و توت و توت در آخر کلمات زاید که از
کوس و کوس و فراش و فراش و بالشت و بالشت اما آتش که باست کلمه ایست که برای آگاهی گویند و برای زینهار از آن
سعدی رست بلیت نه صاحب غرض تا هم نشنوی به اگر کار بندی بنیان شوی به و معنی انتباه و اف الی شهور است
طاعت خیری نیز چنانچه طالعان را زود میافلان کار کنند این حرف در فارسی نیاید اما آخریت برادر از سیب است
طهورت در اصل طهورت است و یا طهورت بر و ناسی ترشت و طهورت طهرت و در فارسی آورده که گوید طهرت طهرت
و ناسی ترشت است و معنی آن زنده که پاچه گوید کاف فارسی معنی گوید و طهرت ناسی فوقانی معنی زنده است چنانچه
و تازی بدل شود چون کم و کم و چو چو و چوین و چوین و کج و کاشی ج این حرف خاصه فارسی است و کثرت
عرب نیاید و از خواص است که با و بدل شود چون کاجی و کاشی ج این حرف در فارسی نیاید و هر جا که در فارسی
زبان زد شده از تغییر کلمه جمعیت که میخوردند فارسی را بخرج گویند چون خیر و حال که در اصل نیز مال بود و بی
میدان که دو میل باز زد و قرار را هم و مرادف و میل معنی الاچرخ از خواص است که با و بدل شود چون
و لای که در خست صحرانی و در ترک و لای بدل کند چنانچه و چنان و گاهی با و بدل کند چون خاک پاک و خیر و خیر
و پسندیده و خلا کوشش اما کوشش یعنی خلقت و آشوب و اما آتش که باست امر از فایده است و این حرف در آخر کلمه
افاده معنی صفای کند چون کند و زنده و گذر و دور و دور و از خواص است که با و بدل شود چنانکه تا از و چون افاده
شود و شوات زود و زود یعنی غلظت و صرف که بپند میجو اگر گویند و بدل شود چون آور و آور و این حرف

و کثرت هم و اقام لفظ چون بود اگر چه سبب باشد که دیگر از زیاده نکند چون ترا و چون در آخر کلمه باشد ساکن بود چون بایدت و باشدت و برین تقدیر اکثر افاده معنی منقول که یعنی که ترا و بایدت و او باشدت و او گاهی صفات بود چون اینست تو آن تو گاهی بعضی خود آید چنانچه حضرت نظامی علیه السلام فرماید هر چه گفت با من فریوش باغت را و هم او فرمایند صفت اصناف تر از جان کنی به و از خواص است که با و بدل شود چون بت و بت و توت و توت در آخر کلمات زاید که از کوس و کوس و فراش و فراش و بالشت و بالشت اما آتش که باست کلمه ایست که برای آگاهی گویند و برای زینهار از آن سعدی رست بلیت نه صاحب غرض تا هم نشنوی به اگر کار بندی بنیان شوی به و معنی انتباه و اف الی شهور است طاعت خیری نیز چنانچه طالعان را زود میافلان کار کنند این حرف در فارسی نیاید اما آخریت برادر از سیب است طهورت در اصل طهورت است و یا طهورت بر و ناسی ترشت و طهورت طهرت و در فارسی آورده که گوید طهرت طهرت و ناسی ترشت است و معنی آن زنده که پاچه گوید کاف فارسی معنی گوید و طهرت ناسی فوقانی معنی زنده است چنانچه و تازی بدل شود چون کم و کم و چو چو و چوین و چوین و کج و کاشی ج این حرف خاصه فارسی است و کثرت عرب نیاید و از خواص است که با و بدل شود چون کاجی و کاشی ج این حرف در فارسی نیاید و هر جا که در فارسی زبان زد شده از تغییر کلمه جمعیت که میخوردند فارسی را بخرج گویند چون خیر و حال که در اصل نیز مال بود و بی میدان که دو میل باز زد و قرار را هم و مرادف و میل معنی الاچرخ از خواص است که با و بدل شود چون و لای که در خست صحرانی و در ترک و لای بدل کند چنانچه و چنان و گاهی با و بدل کند چون خاک پاک و خیر و خیر و پسندیده و خلا کوشش اما کوشش یعنی خلقت و آشوب و اما آتش که باست امر از فایده است و این حرف در آخر کلمه افاده معنی صفای کند چون کند و زنده و گذر و دور و دور و از خواص است که با و بدل شود چنانکه تا از و چون افاده شود و شوات زود و زود یعنی غلظت و صرف که بپند میجو اگر گویند و بدل شود چون آور و آور و این حرف

342
70



191500

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

14 MAR 1977



RESERVED

page

291500

12

تو اعرافا ۱۵

[illegible]